

<https://www.aftabekherad.ir>

Trust, a social construct or a cultural and personality trait

Dr. Mohammad Ali Ghasemi

Received: 2015/07/12

Accepted: 2015/07/28

Abstract

Trust is considered the leaven and glue that holds social and civic institutions together, facilitating social, economic, and political exchanges, and one of the fundamental elements of a democratic society. Researchers have cited different origins and sources for trust; some have considered it to arise from individual traits and personality orientations, while others consider trust to be a social construct that is created and sustained under certain conditions. In this article, it will be argued from a philosophical and social philosophical perspective that whatever the origin of trust, there is a dialectical and interactive relationship between individual, social, and political trust. In short, if social and political conditions are unfavorable, individual trust gradually changes, and when social and political conditions are favorable and available, distrust gradually changes, and the change at the objective level turns into a subjective change.

Keywords: trust, social trust, trust-building, civil society

اعتماد، سازه اجتماعی یا خصلت فرهنگی و شخصیتی

دکتر محمدعلی قاسمی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۵/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۴/۲۱

چکیده

اعتماد به عنوان خمیرمایه و چسب نگهدارنده نهادهای اجتماعی و مدنی، تسهیل‌کننده تبادلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و یکی از عناصر بنیادین جامعه دموکراتیک محسوب می‌شود. محققان برای اعتماد منشأ و منبع‌های متفاوتی ذکر کرده‌اند؛ عده‌ای آن را برخاسته از خصایل فردی و جهت‌گیری‌های شخصیتی دانسته‌اند و عده‌ای دیگر اعتماد را سازه‌ای اجتماعی — که تحت شرایطی به وجود آمده و تداوم می‌یابد — محسوب می‌کنند. در این نوشتار از منظر فلسفی و فلسفه اجتماعی استدلال خواهد شد که منشأ اعتماد هرچه باشد، نوعی رابطه دیالکتیکی و تعاملی بین اعتماد فردی، اجتماعی و سیاسی وجود دارد. به طور خلاصه در صورت نامساعد بودن اوضاع اجتماعی و سیاسی، اعتماد فردی به مرور دگرگون می‌شود و با مساعد بودن و فراهم بودن اوضاع اجتماعی و سیاسی، بی‌اعتمادی، اندک اندک تغییر می‌یابد و تحول در سطح ابژکتیو به تحولی سوبژکتیو مبدل می‌شود.

واژگان کلیدی: اعتماد، اعتماد اجتماعی، اعتمادورزی، جامعه مدنی

مقدمه

مفهوم اعتماد^۱ از زوایای مختلفی مورد بررسی قرار گرفته و محققان حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی در باب آن بحث‌های گوناگونی را مطرح کرده‌اند. اعتماد خود دارای وجوه، ابعاد و سطوح مختلف است. اعتمادی که بین دو فرد مانند دو عضو یک خانواده برقرار می‌شود و یا اعتمادی که منجر به تشکیل خانواده می‌شود، غیر از اعتماد ما به سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی (مثل شرکت‌ها، انجمن‌های خیریه و...) و یا شخصیت‌های سیاسی و خط‌مشی‌های کلی رایج در یک رژیم سیاسی است. با این حال انکار نیست که در همه اینها وجوه و خصایل مشترک وجود دارد.

از حیث اجتماعی اعتماد به وضعیتی مربوط می‌شود که طی آن فرد اعتمادکننده متکی به فرد دیگر (معتمد) می‌شود تا کاری برای او در آینده انجام دهد؛ اتکاء و اعتماد مزبور متضمن در اختیار نهادن سرمایه‌ای (مادی یا غیرمادی) بوده و چون منوط به آینده است، همواره با ریسک همراه خواهد بود. همین عدم قطعیت و احتمال خسارت دیدن است که اعتماد را به رفتاری متمایز مبدل می‌کند. در واقع فرد اعتمادکننده علی‌رغم وجود ریسک (کم یا زیاد) با توجه به احتمال نفعی بیشتر در آینده حاضر است، اختیار قسمتی از سرمایه خویش را به دیگری واگذار کند. درباره اعتماد از منظر روان‌شناسی محققان عمدتاً بر خصیصه^۲ فردی بودن اعتماد تأکید کرده‌اند و اعتمادگری یا بی‌اعتمادی و بدگمانی^۳ را با نوع تربیت در کودکی مرتبط دیده‌اند (Fonagy, 2001) مثلاً به زعم اریکسون روان‌شناسی رشد، اعتماد اساسی^۴ در دو سال اولیه زندگی شکل می‌گیرد (آنسلمو، ۱۳۷۹: ۴۱). به زعم وی هرگاه کودک در این سنین بتواند از اعتماد و امنیت برخوردار باشد، فردی خوش‌بین و اهل اعتماد به بار خواهد آمد و بالعکس. ناکامی موجب بروز احساس ناامنی و بدگمانی خواهد شد. به هر حال روان‌شناسان اعتماد را خصیصه شخصی تلقی می‌کنند که بر توانایی یا ناتوانی وی در برقراری روابط و علایق سالم با افراد دیگر و جامعه اثر می‌گذارد. باربارا ایستال در کتاب معروفش «اعتماد در جوامع مدرن» می‌کوشد سه برداشت از اعتماد را به هم مرتبط سازد (Misztal, 1996: 50)؛ وی معتقد است که اعتماد در سه ساحت فواید و آثار مهمی دارد: در ساحت اقتصادی با ایجاد وضوح^۵ پیش‌بینی‌پذیر کردن جامعه و قابل اتکاء نمودن افراد و فضای اجتماعی و اقتصادی، به رونق و رشد اقتصادی کمک می‌کند؛ در ساحت اجتماعی موجب انتظام می‌شود (قاسمی ۱۳۸۴: ۴۰) و انسجام را تقویت می‌کند و لذا بر تعاون اجتماعی و کاهش جرائم مؤثر است و سوءاستفاده را تقلیل داده و تبادلات اجتماعی و روابط بین اشخاص را روان و کم اشکال می‌کند (Ibid: 9-10)، در ساحت

^۱. Trust

^۲. Trait

^۳. Distrust

^۴. Basic trust

^۵. Legibility

سیاسی، اعتماد مشوق مدارا بوده و لذا مقوم دمکراسی است و در جوامع دموکراتیک عنصری مهم برای مشروعیت سیستم و تشویق مشارکت سیاسی است (Ibid: 95).

در حوزه اقتصادی، اعتماد را عنصری مهم و اساسی به حساب آورده‌اند. در واقع اعتماد را شکل یا عنصری محوری از سرمایه اجتماعی محسوب داشته‌اند (باستانی و همکاران، ۱۳۸۷: ۵۱) و تحقیقات فراوانی روی فرایند ایجاد، حفظ و گسترش سرمایه اجتماعی صورت گرفته است. حتی ادعا می‌شود که میزان بالاتر سرمایه اجتماعی باعث رونق و رشد اقتصادی می‌شود و در جوامعی که سطوح اعتماد بالاتر یا پایین‌تر است، تفاوت معناداری در رشد اقتصادی ملاحظه می‌شود. بی‌شک در فقدان یا ضعف اعتماد، مبادلات و تعاملات اقتصادی با کندی و هزینه بالاتری صورت می‌گیرد و همین امر به رونق و رفاه اقتصادی لطمه می‌زند.

اما بیشتر تحقیقات صورت گرفته در باب اعتماد، شاید در حوزه اعتماد اجتماعی و جامعه‌شناسی باشد. از دهه ۱۹۸۰ و با آثار متفکران و محققانی مثل لومان و گیدنز توجهات به اعتماد جلب شد. در دهه نود تحقیقات رابرت پوتنام^۱ متمرکز بر تأثیر اعتماد بر تکوین بخش داوطلبانه یا جامعه مدنی بود و این ایده را پرورش داد که میزان اعتماد تأثیر معنادار و مهمی بر میزان مشارکت و فعالیت‌های اجتماعی و لذا تقویت و ریشه‌دار شدن فرهنگ مردم‌سالاری دارد. موضوع مطالعه وی مقایسه شمال و جنوب ایتالیا بود (پوتنام، ۱۳۹۲). در دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ محققانی مثل اریک اسلینر^۲ مدعی شدند که تحقیقات میدانی و اجتماعی نشان می‌دهد که اعتماد بر میزان معاشرت^۳ تأثیر دارد و معاشرت هم بر تلقی انسان‌ها از همدیگر و دلسوزی و علاقه‌مندی به سرنوشت دیگران مؤثر بوده و لذا در نهایت اعتماد به رشد فعالیت‌های اجتماعی و تقویت و تحکیم فرهنگ دموکراسی اثر مستقیم دارد (Uslaner, 1999: 131-5) حال آنکه رشد پدیده‌هایی مانند اینترنت که از معاشرت و ارتباط چهره به چهره انسان‌ها می‌کاهد، اثری منفی بر اعتماد خواهد داشت (Uslaner, 2001). از اینجا می‌توان استدلال کرد که بین آنچه اعتماد اجتماعی خوانده می‌شود و اعتماد سیاسی پیوندی اساسی وجود دارد. بررسی این نکته حائز اهمیت، مجال وسیع‌تری می‌طلبد که در ادامه به آن اشاره خواهد شد. در این نوشتار هدف آن است که پس از بررسی اقسام اعتماد اجتماعی به این امر پرداخته شود که آیا اعتماد در نهایت سازه و ساخته اجتماعی است یا آنکه باید امری مرتبط با شخصیت و ذهنیت افراد تلقی شود. استدلال این خواهد بود که در واقع دیالکتیکی از تعامل سه وجه فردی/شخصی، اجتماعی و سیاسی بر تکوین، تداوم و یا نابودی اعتماد مؤثر است و برای مطالعه اعتماد رویکردهای میان‌رشته‌ای مناسب‌تر می‌باشند.

^۱. Putnam

^۲. Eric Uslaner

^۳. Sociability

۱- اعتماد اجتماعی: نظریه‌ها و نگرش‌ها

اعتماد را به اعتبار منبع و ماهیت آن می‌توان از زوایای مختلفی بررسی کرد؛ برای مثال اریک اسلینر محقق امریکایی معتقد است که اعتماد را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: اعتماد اخلاقی^۱ یا تعمیم‌یافته^۲ و اعتماد استراتژیک یا تخصیص یافته^۳ به‌زعم اسلینر عموم محققان حوزه اعتماد فقط به اعتماد نوع دوم اهمیت داده‌اند (Uslaner, 2001: 3). منظور از اعتماد استراتژیک، اعتمادی است که از شناخت ناشی می‌شود و با محاسبه سود و زیان توأم می‌گردد. به عبارت دیگر فرد، انسان‌هایی را می‌شناسد — که در عین حال با قطعیت نمی‌تواند درباره آنها حکم کند — آنها را مورد اعتماد قرار می‌دهد تا از سود احتمالی بهره‌مند گردد. به‌زعم اسلینر این دیدگاه چند مشکل دارد؛ زیرا اولاً به طرز عجیبی استدلال فوق‌جای استدلال اخلاقی را می‌گیرد (منظور قابل اعتماد بودن انسان‌هاست که حاوی قضاوتی اخلاقی درباره آنهاست)؛ ثانیاً به‌زعم وی بعید است که چنین اعتماد مورد توجه افرادی غیر از تئوریسین‌های بازی‌ها — که علاقه‌مند به موقعیت‌های استراتژیک متفاوت و امکان همکاری در آنها هستند — و یا فلاسفه‌ای قرار گیرد که جزئیات و ظرافت‌های زندگی و تعاملات انسانی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. ثالثاً موقعیت‌ها و اعتمادهایی در جوامع مشاهده می‌شود که با این نگرش و تحلیل قابل فهم و تبیین به نظر نمی‌رسند (Ibid). وی فرض می‌کند که بیشتر افراد قابل اعتمادند. اسلینر این نوع اعتماد را اعتماد اخلاقی یا تعمیم‌یافته می‌خواند. چنین اعتماد اخلاقی با این فرض است که افراد دیگر، ولو آنکه نشناسیم و یا متفاوت از ما باشند، هنوز هم ارزش‌های مشترکی با ما دارند. این نوع اعتماد ریشه در تلقی مثبت ما از جهان و انسان دارد و خوش‌بینانه است. این نوع اعتمادگران جهان را مکان خوبی می‌دانند و مردمان دیگر را انسان‌های با حسن نیت محسوب می‌کنند که با ما ارزش‌های مشترک اخلاقی دارند. چنین اعتقادی نمی‌تواند از تجارب و حوادثی که فرد در زندگی تجربه می‌کند، کسب شده باشد (Uslaner, 1999b:3)؛ زیرا امکان آن نیست که ما همه انسان‌های عضو جامعه‌مان را بشناسیم. بنابراین منشأ این اعتماد نمی‌تواند از سنجش سود و زیان و یا تجارب مثبت و منفی گذشته باشد. انسان‌هایی که معتقدند می‌توانند جهان را به مکانی بهتر تبدیل کنند و از همکاری و کار کردن با غریبه‌ها و افراد بیگانه نمی‌هراسند، در جامعه خویش فعال‌تر خواهند بود و لذا به سازمان‌های داوطلبانه و خیریه و فعالیت‌های اجتماعی بیشتر خواهند پرداخت. در نتیجه چنین فعالیت‌هایی، دلسوزی‌شان نسبت به اوضاع و احوال افراد دیگر بیشتر خواهد شد.

^۱. Moralistic

^۲. Generalized

^۳. Particularized

در نقطه مقابل، اعتمادگران خاص گرا فقط به افرادی از جنس خودشان اطمینان دارند و نسبت به افراد غریبه ظنین بوده و آنها را قابل اعتماد تصور نمی‌کنند. به عقیده وی بنیادگران و گروه‌های رادیکال، افراد خارج از گروه خودشان را با القابی مثل غریبه و... طرد می‌کنند، لذا نه جامعه وسیع‌تر که به جمع کوچک‌تر خودشان پایبند و علاقه‌مند شده مثلاً به بنای کلیسا خویش و خدمات‌رسانی به اعضای کلیسای خود می‌پردازند (Ibid:4). این افراد در نقطه مقابل اعتمادگران عام قرار دارند و به نوع بشر و جهان بدبین‌اند و دیروز را بهتر از فردا می‌دانند و تصویری ناخوشایند از آینده ترسیم می‌کنند. بنابراین از دو نوع نگاه به جهان و انسان دو نوع اعتماد به وجود می‌آید. البته به نظر می‌رسد که بیشتر جامعه‌شناسان و محققان حوزه اعتماد کمتر به وجه فلسفی، فکری و یا ایدئولوژیک اعتماد نظر دارند و نوعاً تجارب و نوع تربیت را در آن مؤثر محسوب می‌کنند.

آنتونی گیدنز به رابطه اعتماد با عصر مدرن و پست‌مدرن و به طور کلی عصر پساست^۱ علاقه‌مند است و بین انواع اعتماد و دوران‌های مزبور رابطه‌ای می‌بیند. در عصر ماقبل مدرن چهار زمینه محلی در فرهنگ جوامع برای اعتمادورزی وجود داشت؛ یکی نظام خویشاوندی بود که خواه به صورت قبیله‌گی و خواه به صورت خانواده‌های گسترده، افراد در زیر نوعی چتر حمایتی به سر می‌بردند و لذا به افراد هم‌جنس خویش بیشتر اعتماد می‌کردند؛ ثبات نسبی در اجتماعات محلی هم از زمینه‌های اعتماد بوده و اگرچه تحرک‌هایی مثل رفت و آمد تجار و اخیلناً افراد غریبه وجود داشت، اما کلیت جامعه ثبات و عدم تحرک اساسی داشت؛ جهان‌بینی و دین مشترک، هم‌پیوندی عمیق بین افراد جامعه برقرار می‌کرد و به ویژه اینکه قدرت و قابلیت سازمان‌دهندگی قلیل توجهی داشت و حداقل بین هم‌کیشان رابطه صمیمانه و مؤمنانه برقرار می‌کرد؛ و سنت — که ثبات و تکرار آن گذشته را به حال و آینده پیوند می‌زد و پیوستگی برقرار می‌کرد— این پیوستگی نوع حس اطمینان و اعتقاد ضمنی به زمان و مکان پدید می‌آورد (گیدنز، ۱۳۷۷: ۳۷)

اما با کمی درنگ در می‌یابیم که در عصر مدرنیته عموم این شرایط دگرگون شده است؛ سنت دیگر تعیین‌کنندگی و محوریت ندارد و در عصر پساست، افراد هر لحظه باید در اعمال و رفتار و برنامه‌های آینده خود تأمل کنند؛ زیرا که دیگر قالب‌های آماده سنت وجود ندارد. جدایی زمان و مکان به شکل گسترده اتفاق افتاده است و مکانیسم‌های ازجاکنندگی^۲ یعنی عبور از شیوه‌های زندگی سنتی، ریسک‌های بسیاری را که برای جامعه سنتی جزء بلایا و فجایع محسوب می‌شدند، رفع کرده و البته با مکانیسم مزبور ریسک‌های جدیدی (مثل آلودگی هوا و مواد غذایی و...) پدیدار شده است. نتیجه آنکه دیگر نظام‌های شخصی اعتماد جای خود را به نظام‌های انتزاعی داده‌اند. این اعتماد غیرشخصی به افراد غریبه و ناشناس از پایبندی‌های بی‌چهره‌ای است که در نظام‌های تخصصی معنا

^۱. Post-traditional

^۲. Dislocation

می‌بایند (زین‌آبادی، ۱۳۸۷: ۲۵). در اینجا دیگر اعتماد به سطح اجتماع و شبکه‌های خانوادگی مربوط نمی‌شود و به صورت طرحی است که باید روی آن کار شود. اعتماد جلب‌شدنی است و ثابت نیست و مستلزم ابراز محبت و سعه صدر است (همان).

بررسی دیدگاه‌های همه محققان و صاحب‌نظران عرصه اعتماد در این مختصر مقدور و مطلوب نیست. لذا به همین اندازه اکتفا کرده و در ادامه می‌توان اشاره نمود که ظاهراً از دیدگاه گیدنز اعتماد در جامعه مدرن و پست‌مدرن اساساً فردی است؛ زیرا گیدنز که «پیامدهای مدرنیته» را می‌پذیرد می‌داند که دیگر امکان تأسیس ارزش‌های مشترک فراگیر و اعاده نظام‌های فکری و عقیدتی مشابه دوران قدیم از میان رفته است. لذا اعتماد مدنظر در روابط بین اشخاص و به صورت ایجاد نوعی رابطه ناب پدیدار می‌شود. رابطه‌ای که در آن فقط آنچه رابطه برای دو طرف دربر دارد، مورد توجه است و با اعتماد متقابل و پذیرش طرف مقابل همراه است (گیدنز، ۱۳۷۷: ۱۴۲). اما اسلینر همچنان معتقد است که برای ایجاد جامعه متداول و زندگی اجتماعی، ارزش‌های اخلاقی موجد اعتماد ضرورت دارند. به نظر می‌رسد تلقی گیدنز، بیش از حد فردگرایانه است و بر آن مبنا دشوار بتوان نظامی سیاسی و مقبول اکثریت بنا نهاد. در مجموع به نظر می‌رسد که اسلینر بیشتر به اثرات اعتماد توجه می‌کند و نه شرایط ایجاد و حفظ و گسترش اعتماد. حال آنکه در دیدگاه گیدنز به امکان‌ها ایجاد اعتماد در عصر مدرن و پست‌مدرن اهتمام بیشتری می‌شود.

به نظر می‌رسد که محققان عموماً دو وجه اجتماعی و شخصی و یا درست‌تر بین شخصی^۱ برای اعتماد قائل‌اند. آیا دو نوع اعتماد وجود دارد و ماهیت آنها متفاوت است؟ اگر ماهیت آن دو یکی است، در تحلیل نهایی باید منشأ اعتماد یا شکل اصیل و اصلی را کدامیک دانست، اعتماد سطح فردی یا اجتماعی؟ آیا اعتمادی که از نوعی جهان‌بینی ناشی می‌شود با اعتمادی که از طریق تجارب و سابقه آشنایی حاصل می‌شود (به تعبیری اعتماد استراتژیک) متفاوت است؟ آنگونه که اسلینر مدعی است. آیا آن دیدگاه و جهان‌بینی که اسلینر مدعی است دارای محتوای فلسفی یا ایدئولوژیک است یا صرفاً خطوط کلی نگرش به جهان و انسان را ترسیم می‌کند؟ آیا این خطوط کلی، با آنچه روان‌شناسان آمادگی روانی^۲ می‌خوانند، یکی و منطبق است؟ این سؤالات و سؤالاتی مشابه ما را به موضوع اصلی این نوشتار منتقل خواهند کرد.

^۱. Interpersonal
^۲. Disposition

۲- اعتماد به مثابه سازه‌ای اجتماعی

اگر اعتماد را سازه اجتماعی^۱ محسوب کنیم در آن صورت آن را نوعی وضعیت یا موقعیت خواهیم دانست؛ درست همانند امنیت، رونق اقتصادی و نظایر آنها. در آن صورت سؤال بنیادین این خواهد بود که فاکتورهای دخیل در تکوین شرایط اعتماد کدامند؟ محققان از دهه‌های قبل استدلال کرده‌اند که رفاه اقتصادی و رفاه نسبی موجب تقویت اعتماد می‌شود. برای مثال رانالد اینگلهارت، رهایی انسان‌ها از شرایط فقر شدید و رسیدن به سطحی از رفاه را که از آن به پست‌ماتریالیسم تعبیر می‌کند (Inglehart, 1999:89) برای رشد اعتماد مفید و موثر می‌داند. دلیل این امر آن است که در شرایط فقر شدید انسان‌ها، چیز چندانی برای از دست دادن ندارند. در واقع اگر چیزی را از دست بدهند ممکن است، هستی خویش را به باد دهند. به همین دلیل است که میزان بی‌اعتمادی در جوامع فقرزده بیشتر است.

فاکتور مهم دیگری که به تکوین اعتماد کمک می‌کند، «وجود امنیت» است. در جوامع ناامن و پرمخاطره یک اعتماد نابجا می‌تواند به قیمت جان انسان یا خانواده او تمام شود (افغانستان دهه‌های اخیر یا عراق ده سال گذشته را در نظر بیاورید). در شرایطی که هر فرد می‌تواند سارق مسلحانه، تروریست، آدمکش یا دشمن بالقوه باشد، اعتماد کاری بسیار خطرناک خواهد بود. ناامنی همواره به صورت جنگ داخلی نیست. زندگی در جوامع ساخت‌نیافته و یا جوامعی مانند جامعه ایران که ناامنی تاریخی در آن ریشه دوانده است باعث می‌شود افراد به نزدیکان خویش هم اعتماد نداشته باشند. نکته‌ای که مصادیق فراوان آن را در امثال و حکم فارسی می‌توان مشاهده کرد (دیوار موش دارد و موش گوش و...). در رژیم‌های توتالیتر مانند رژیم‌های کمونیستی و فاشیستی هم نوعی ریاکاری و دورویی رواج می‌یابد که ناشی از نگرانی‌های مربوط به احساس عدم امنیت است. این حالت دقیقاً عکس وضعی است که گیدنز برای رابطه ناب ضروری می‌داند. بنابراین وجود آزادی را برای تکوین اعتماد می‌توان ضروری دانست. زیرا در فقدان آزادی افراد همواره اطمینان ندارند که آنچه می‌شنوند یا می‌خوانند حرف دل یا نیت باطنی گوینده یا نویسنده باشد. لذا احتیاط را در عدم ابراز نظر واقعی و حقیقی می‌بیند.

فاکتور دیگری که با عوامل فوق بی‌ارتباط نیست، وجود شفافیت^۲ در جامعه، سیاست و اقتصاد است. این برداشت از شفافیت را البته می‌توان نزدیک به وضوح^۳ دانست یعنی قابل پیش‌بینی بودن^۴ آینده. این وضوح، را می‌توان برآیندی از ثبات سیاسی و اجتماعی و قانونمندی و حاکمیت قانون

^۱. Social Construct

^۲. Transparency

^۳. Legibility

^۴. Predictability

برقراری حداقلی از آزادی‌ها دانست. «اجرای دقیق و منظم قانون» باعث پیش‌بینی‌پذیری رفتارهای نهادهای اجتماعی و سیاسی و همچنین افراد جامعه می‌گردد. در نقطه مقابل آشوب و آشفتگی، بی‌نظمی، اعمال و اجرای دلبخواهی قوانین، اعتماد به جامعه و پشتگرمی به عملکرد و حمایت آن را از میان خواهد برد.

عنصر مهم دیگر «تجانس یا انسجام» در هر جامعه‌ای است. همان‌طور که گیدنز مدعی است در جوامعی که از وحدت عقیدتی برخوردار بوده‌اند، میزان اعتماد بالاتر است. به هر حال قلیل انکار نیست که قسمت اعظم انسان‌ها، اعتماد به افراد مشابه خودشان را به اعتماد نسبت به غریبه‌ها و ناآشنایان ترجیح می‌دهند. تجانس و همگونی مذکور علاوه بر وحدت و مشابهت در دین و اعتقادات به وحدت و شباهت فرهنگی و قومی (و احیاناً نژادی) هم قابل تسری است. در عصر مدرن و پست مدرن با تنوع و کثرت تقلیل‌ناپذیری که در باورها، سبک‌های زندگی و نگرش‌های انسان‌ها به وجود آمده و با آمیختگی ناشی از مهاجرت‌ها و ازجاکنندگی‌ها به تعبیر گیدنز، آرزوی آن تجانس و همگونی، قدری به محال نزدیک شده است.

حال اگر فرض کنیم که عناصر مذکور رونق و رفاه نسبی، امنیت، آزادی، شفافیت/ وضوح و تجانس در جامعه‌ای فراهم بود، آیا همه افراد آن جامعه انسان‌های اهل اعتماد خواهند بود؟ و یا بالعکس اگر تعدادی از این عناصر در یک جامعه مفروض، موجود نباشند، افراد آن جامعه دیگر اهل اعتماد نخواهند بود؟ به نظر می‌رسد که با قدری تأمل می‌توان به طور نسبی به آن پاسخ مثبت داد چراکه نقش عوامل و زمینه‌های فردی نیز اهمیت مضاعف دارد و همین نکته ما را متوجه بُعد دیگری از اعتماد می‌کند.

۳- اعتماد به مثابه خصلت شخصیتی و فردی

منظور از خصلت فردی و شخصیتی را در این مقال نباید فقط بُعد روانی/ روان‌شناسانه انسان تلقی کرد. گرچه بی‌شک تجارب و تربیت فردی در اعتمادورزی دخیل است. جالب آنکه بعضی محققان در سال‌های اخیر تأثیر هورمون‌ها روی اعتمادگری انسان‌ها را مطالعه کرده‌اند و مدعی شده‌اند که میزان اوکسی‌توسین^۱ — هورمونی که در مادران نزدیک وضع حمل و صاحب نوزاد میزان بالاتری از آن وجود دارد — رابطه‌ای با اعتمادورزی دارد (Kosfeld et.al., 2005) این قبیل تحقیقات از حوزه مطالعات اجتماعی و شاید حتی روان‌شناسی خارج است. به هر حال حداقل سه عنصر را می‌توان ذکر کرد که به لحاظ فردی و شخصی بر اعتمادورزی انسان‌ها مؤثر است؛

^۱. Oxytocin

الف) تربیت: روان‌شناسان به ویژه کسانی مانند اریک اریکسون و پیازنه بر اهمیت تربیت در خردسالی و قبل از دو سالگی تأکید دارند و احساس امنیت کودک در سنین اولیه را برای داشتن رفتاری موثق و دوستانه با خود و دیگران ضروری می‌دانند. در واقع کودک در این زمان می‌آموزد که جهان جای امنی است و انسان‌ها افرادی هستند که از «من» حمایت می‌کنند و من هم باید از آنها حمایت و دستگیری کنم. اعتماد به نفسی که کودک کسب می‌کند، خود پایه اعتماد به دیگران هم می‌شود.

ب) نوع نگرش به انسان و جهان: آنچه که خوش‌بینی یا بدبینی تلقی می‌شود تا حدودی به خصایص فردی برمی‌گردد. ویژگی‌های کاراکتر انسان‌ها تا حدی با ژنتیک آنها تعیین می‌شود گرچه ممکن است طی زمان و بر اثر تربیت دگرگون شود. به نظر می‌رسد که بخش‌هایی از جهان‌بینی انسان‌ها یا حداقل خطوط کلی این جهان‌بینی، از این قبیل ویژگی‌های انسانی نشأت می‌گیرد. نگاه مثبت به انسان و جهان از ابعاد اکتسابی جهان‌بینی هم محسوب می‌شود؛ انسانی که تصور می‌کند آدمیان در مجموع موجودات خوبی هستند و انسان‌های شرور و بد، استثناء به حساب می‌آیند و یا فردی که تصور می‌کند جهان در مجموع رو به بهبودی دارد و «بوی بهبودی از اوضاع جهان» می‌شنود، قاعدتاً رفتاری متفاوت از انسانی خواهد داشت که انسان را بالذات شریر و خبیث دانسته و انسان‌های نیک‌نفس را استثناء می‌شمارد و جهان را در مجموع به سمت بدتر شدن و قهقرا می‌بیند و گذشته را بهتر از حال و آینده تصور می‌کند. البته که لیدئولوژی‌ها، مذاهب و لندیشه‌های فلسفی نظامات گفتمانی و اعتقادی در این جهت‌گیری‌ها مؤثرند. برای مثال ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی نوعی خودپسندی جمعی را تبلیغ و ترویج می‌کنند که نتیجه قهری آن، نگاه منفی و اغلب تحقیرآمیز نسبت به انسان‌های دیگر است.

ج) تجارب زندگی؛ نکته‌ای است که اغلب محققان علوم اجتماعی روی آن تأکید داشته و گاه تئوری خویش را بر آن مبتنی کرده‌اند. بیان ساده آنکه افراد در زندگی خویش در تعامل با اطرافیان و انسان‌های دیگر، هرگاه از اعتماد خویش بهره برده و منتفع شده باشند، تشویق می‌شوند و آمادگی پیدا می‌کنند که بیشتر اعتماد بورزند و بالعکس افرادی که تجارب منفی داشته و از اعتماد زیان دیده‌اند، کمتر اهل اعتماد خواهند بود. در عین حال تجربیات گذشته نشان می‌دهد که به کدام فرد خاص می‌توان اعتماد داشت و کدامیک امتحان خود را پس داده و مردود شده‌اند. لذا اعتماد منبعث از تجارب شخصی، اعتمادی گزینشی بوده و تعمیم‌یافتنی نیست.

با در نظر گرفتن نکات فوق و تأمل در آنها آشکار می‌شود که عناصر و فاکتورهای مزبور، پیوند ناگسستنی با اجتماع و جامعه دارند. تعامل، ارتباط و مشارکت نقطه اتصال فرد و جمع و محل انتقال تجارب و ذهنیت‌های جمعی به افراد تازه‌وارد جامعه است که تجربیات زندگی انسان‌ها در واقع

عبارت است از تعامل افراد با جامعه و اجتماع بزرگ‌تر. از اینجا به نکته اصلی منتقل می‌شویم که عبارت است از اعتماد به عنوان نقطه تلاقی فرد، جامعه و سیاست.

۴- اعتماد در تلاقی‌گاه فرد، اجتماع و سیاست

به نظر می‌رسد که نوعی رابطه دیالکتیکی بین وجوه اجتماعی و فردی اعتماد وجود دارد. در ادامه استدلال خواهد شد که بعد سیاسی اعتماد نیز با این دو وجه ارتباط وثیقی دارد. قبل از آن فقط مختصراً اشاره می‌شود که اعتماد در عرصه سیاسی عمدتاً به یکی از سه وجه قابل تصور است، اعتماد به سیاستمداران که اعتماد کاملی نبوده و نوعی تخصیص‌یافتگی در آن وجود دارد. به عبارت دیگر فقط سیاستمداران خاص یا یک شخصیت سیاسی موضوع اعتماد است؛ نوع دوم اعتماد سیاسی، اعتماد به نهادهای سیاسی است. برای مثال در اغلب دموکراسی‌ها، اعتماد به قوه قضاییه، یا اعتماد به محاکم عالی و یا نهادهایی مانند پارلمان قابل ملاحظه است. شکل سوم اعتماد سیاسی هم، اعتماد به خط‌مشی یا ایدئولوژی‌ها و یا روال‌های کلی حاکم بر عرصه سیاسی است. برای مثال افرادی ممکن است به حکومت‌ها و یا ایدئولوژی‌های خاص معتقد باشند، اما اصلاً مجریان سیاسی و شخصیت‌های شاخص حزب مربوطه در وضع کنونی را تأیید نکنند و یا افرادی به روال‌ها و قواعد مردم‌سالاری اعتماد داشته باشند اما برندگان یک انتخابات را صالح و شایسته محسوب نکنند. اگر در نکات فوق دقیق‌تر شویم به نظر می‌رسد که تکوین و تداوم اعتماد در هر سه حوزه مزبور، شباهت قابل توجهی با تکوین و تحول اعتماد اجتماعی و فردی دارد. به عبارت دیگر اعتماد به افراد، نهادها یا روال‌های موجود می‌تواند هم از تجارب و اوضاع و شرایط سیاسی متأثر شود و هم از جهان‌بینی و شیوه تربیتی افراد. در عین حال عملکرد سیاستمداران، نهادها و جریان‌های سیاسی هم می‌تواند بر نگرش افراد و تلقی‌شان از سیاست و میزان اعتمادورزی‌شان تأثیر بگذارد. برای تبیین بهتر این روابط دو وضعیت را از نظر بگذرانیم:

الف) فرض کنیم شخصی در یک جامعه فقیر و فلاکت‌زده متولد می‌شود، جامعه‌ای که در آن ریسک زندگی بالاست. از سوی دیگر برای جامعه مفروض نوعی رژیم دیکتاتوری حاکم است و با انسداد جامعه و سیاست و برخورد خشن با افراد منتقد و مخالف، فضای رعب و هراس ایجاد کرده است. افرادی با استفاده از این موقعیت برای رسیدن به منافع مادی و اندک خویش، به چاپلوسی و تملق روی آورده‌اند و برای تأمین آن منافع از افشای عقاید مخفی دوستان خویش یا افتراء بستن به آنها دریغ نمی‌کنند. آیا قابل تصور است که فردی در چنین جامعه‌ای با وجود تجارب منفی و زیان‌آور، باز به هر فردی یا به افراد ناآشنا و غریبه اعتماد کند؟

در جایی دیگر به تفصیل استدلال شده که بی‌اعتمادی رابطه‌ای مهم با عدم تکوین مشارکت و تعامل متقابل دارد (قاسمی، ۱۳۸۵)؛ مختصر آنکه اعتماد خمیرمایه و چسب نگه‌دارنده نهادهای داوطلبانه

است و همانطور که پوتنام و اسلینر استدلال کرده‌اند، شکل‌گیری و تداوم احزاب، داوطلبانه و به طور کلی سازمان‌های داوطلبانه منوط به وجود میزانی از اعتماد است. در فقدان سازمان‌های مردمی و یا ضعف آنها، امکان آنکه چنین نهادهایی بتوانند به وظیفه ذاتی خویش — که همانا پاسخگو کردن و نقد دولت است — عمل کنند، ضعیف است. در وضعیتی که نهادهای مزبور وجود ندارند و یا بسیار ضعیف‌اند دولت می‌تواند به طور مستقیم به شهروندان دسترسی داشته باشد و آنان از هیچ حمایتی در مقابل اقدامات نهادهای دولتی و ناپاسخگویی آنان برخوردار نخواهند بود. در نتیجه این ناامنی و هراس دائمی و ترس خوردگی، میزان اعتماد باز هم کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر، نوعی دور باطل^۱ یا سیکل معیوب پدیدار می‌شود که طی آن بی‌اعتمادی موجب ضعف نهادهای مردمی شده و ضعف‌های نهادهای مردمی به عدم نظارت اجتماعی و اقدامات دلبخواهانه نهادهای رسمی می‌انجامد. در نتیجه اقدامات خودسرانه نهادها، بی‌اعتمادی گسترش بیشتر می‌یابد و خود را در اشکال معیوب تعامل مثل تملق، فرصت‌طلبی و سوءاستفاده‌جویی آشکار می‌کند. از اینجا پاسخ سؤال فوق معلوم می‌شود. در فقدان نهادها و روابط و مشارکت هوشمندانه مردمی متکی بر اعتماد و ایجاد اوضاع نامساعد مفروض، بی‌اعتمادی ایجاد شده، تداوم یافته و بازتولید می‌شود. انسان قابلیت آن را دارد که آراء و عقاید خویش را علی‌رغم وجود برخی دلایل علیه آن حفظ کند. شاید باورهای قلبی، روحیه و استعدادهای آدمی موجب شود که صرف مشاهده برخی نمونه‌های ناقص عقیده (در اینجا نمونه‌های اعتمادکش و نافی اعتماد) بلافاصله به تغییر عقیده یا روحیه ختم نشود. اما بی‌شک تداوم اوضاع نامساعد و نامطلوب و نقض مکرر قوانین، امکان حفظ آنها را تضعیف می‌کند. دست‌کم نسل بعدی، عقاید نسل سابق را به سهولت قبول نمی‌کند. بنابراین می‌توان مدعی بود که شرایط نامساعد فردی و اجتماعی که نافی اعتماد هستند می‌تواند بر خوش‌بینی‌ها، گرایش‌ها و تمایلات فردی غالب شده و آنها را دگرگون کند. لذا فرد خوش‌بین و اعتمادگر تحت تأثیر این شرایط اختلال‌آفرین بعد از مدت نسبتاً کوتاهی، نگاهی به آدم و عالم عوض شود و یا دست‌کم اعضای جامعه خویش را مستحق اعتماد و رفتار توأم با اعتماد محسوب نکند.

ب) حالت دومی هم می‌توان تصور کرد که در آن فردی بدبین و با احساس بی‌اعتمادی نسبت به دیگران، در یک محیط مساعد اعتماد قرار می‌گیرد؛ در جامعه‌ای که در آن رفاه اقتصادی نسبی وجود دارد و اوضاع حقوقی، اجتماعی و سیاسی شفاف است و افراد دیگر برنامه‌های زندگی خویش را برای میان‌مدت و بلندمدت تنظیم کرده و از بیان مکنونات قلبی خویش مضطرب و هراسان نیستند، در صورتی که تخلفی از فردی صادر شود مراجع قانونی و حقوقی به صورتی عادلانه رسیدگی می‌کنند و حتی‌الامکان حقی از کسی ضایع نمی‌شود. در چنین وضعی می‌توان تصور کرد فرد بدبین مفروض،

^۱. Vicious Circle

مدتی با احتیاط تمام عمل کند اما با مشاهده آثار مفیدی که اعتماد برای دیگر اعضای جامعه پلید می‌آورد، کم‌کم جهان ذهنی و سوپزکتیو او با جهان عینی و ابژکتیو هماهنگ می‌شود. با اعتماددورزی‌های کوچک و دریافت نتایج مثبت، قانع می‌شود که بیشتر اهل اعتماد باشد. همین تجارب، به مرور زمان در ذهن او نیز واقع شده و نگاهش را به عالم و آدم دگرگون می‌سازد.

بنابراین در هر دو حالت مفروض مشخص می‌شود که فضای ذهنی از فضای اجتماعی متأثر می‌شود و در بلندمدت با آن انطباق می‌یابد. لذا می‌توان استدلال کرد که فضای اجتماعی، فضای سیاسی و خصایل فردی در نوعی رابطه دیالکتیکی و تعاملی به سر می‌برند؛ نگرش‌ها و استعدادهای فردی از ساحت اجتماعی و ساحت اجتماعی از ساحت سیاسی تأثیر می‌پذیرند و بالعکس حوزه سیاست با تأثیری که بر روابط و حوزه اجتماعی دارد، می‌تواند ذهنیات و طرز نگرش افراد اجتماع را تحت تأثیر قرار دهد. از این رو نمی‌توان اعتماد را صرفاً سازه‌ای اجتماعی یا خصلتی فردی و شخصیتی به حساب آورد. گرچه در تحلیل نهایی نمی‌توان انکار کرد که انسان‌ها از حیث استعداد اعتمادگری با یکدیگر متفاوت‌اند، اما بدون در نظر گرفتن تعاملات حوزه فردی با حوزه‌های اجتماعی و سیاسی چنین برداشتی ناقص خواهد بود.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار استدلال شد که دو نوع اعتماد تعمیم‌یافته و خاص‌گرایانه یا عام و خاص را محققان از یکدیگر تمیز داده‌اند. با اندکی تأمل روشن می‌شود که این دو نوع اعتماد برخاسته از منبع و منشأ متفاوت‌اند. اعتماد خاص یا استراتژیک که از تجارب اجتماعی و اوضاع و شرایط مساعدی برای اعتماد به وجود می‌آید و اعتماد عام یا اخلاقی که از نوعی نگرش به جهان و عالم هستی و نوع بشر برمی‌خیزد. از طرف دیگر استدلال شد که این دو نوع اعتماد قابل تفکیک کامل از هم نیستند و فی‌الواقع هسته مشترکی دارند. بنابراین گفته شد که اعتماد، منشأ آن را خصایل فردی و شخصی بدانیم یا شرایط و اوضاع اجتماعی، از شرایط اجتماعی و سیاسی تأثیر می‌پذیرد. لذا در فقدان شرایط مساعد اجتماعی و سیاسی، اعتماد فردی و شخصی برخاسته از تربیت، نگرش‌ها و ایده‌ها با کسب تجارب و فیدبک‌های منفی در عقاید و نگرش خویش تجدیدنظر خواهد کرد و نگاهی دیگر نسبت به عالم و آدم، ماهیت جامعه و سرشت روابط انسانی خواهد پذیرفت و یا بالعکس در شرایط مساعد اجتماعی و سیاسی و اقتصادی برای اعتماددورزی، نگرش منفی و بدبینی افراد هم به مرور زمان دگرگونی می‌پذیرد و شکل دیگری متناسب با آن جامعه به خود می‌گیرد. از این رو می‌توان مدعی شد که اعتماد صرفاً سازه‌ای اجتماعی یا خصلتی فردی نیست و البته پدیده‌ای دارای وجوه و ابعاد متنوع است، اما در نقطه تلاقی جامعه، سیاست و فردیت

قرار دارد و نوعی رابطه دیالکتیکی و تعاملی^۱ بین سه حوزه برقرار است. در عین حال وجود منشأهای متفاوت برای اقسام اعتماد قابل انکار نیست و نباید از نظر دور داشت که در عالم واقع همواره جوامعی با درجات متفاوت اعتمادپذیری وجود دارد و آنچه در مثال‌ها آمد بیشتر شکل ایده‌آل^۲ به تعبیر وبری بود. لذا طیف وسیعی از تعاملات بین سه جنبه اعتماد را می‌توان متصور شد.

منابع

- آنسلمو، ساندر (۱۳۷۹)، *رشد دوره اولیه کودکی، پیش از تولد تا هشت سالگی*، ترجمه علی آخشینی، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- باستانی، سوسن، افسانه، کمالی و مریم، صالحی هیکویی (۱۳۸۷)، *سرمایه اجتماعی شبکه و اعتماد متقابل بین شخصی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، سال شانزدهم، تابستان شماره ۶۱* "ویژه نامه علوم اجتماعی" (۵)، صص ۴۱-۸۱.
- پوتنام، روبرت (۱۳۹۲)، *دموکراسی و سنت های مدنی (سرمایه اجتماعی و سنت های مدنی در ایتالیای مدرن)* ترجمه: محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- زین آبادی، مرتضی (۱۳۸۷)، *تئوری ها و نظریات مربوط به اعتماد اجتماعی در جامعه، در: پژوهشنامه (۱۶)*؛ ویژه اعتماد اجتماعی، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک. صص ۳۲-۹.
- قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۴)، *اعتماد و نظم اجتماعی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هشتم، شماره اول*، صص ۲۹-۴۷.
- قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۵)، *نهادهای عمومی و چرخه تولید بی اعتمادی در ایران معاصر*، در: داود غرایاق زندگی (به اهتمام: *نهادهای مدنی و هویت در ایران*، تهران: موسسه مطالعات ملی. صص ۳۷-۱۹.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، *پیامدهای مدرنیت*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشرمرکز.
- Fonagy, Peter (2001), *Attachment Theory and Psychoanalysis*, New York: Other Press.
- http://siteresources.worldbank.org/EXTECAREGTOPSOCDEV/Resources/Uslaner_Trust_moral_value.pdf.
- Inglehart, Ronald (1999), *"Trust, well-being and democracy" in: Warren Mark E. (ed.), Democracy and Trust*, Cambridge: Cambridge University Press. Pp. 88-120.
- Kosfeld, M., Heinrichs M., Zak, P. J., Fischbacher, U., and Fehr, E (2005), "Oxytocin increases trust in humans" *Nature* 435, 2005, 673-676.
- Misztal, Barbara (1996), *Trust in Modern Societies: The Search for the Bases of Social Order*, Polity Press
- Uslaner, E. M (1999a), *Democracy and social capital*. In: Warren, Mark (ed.) (1999), *Democracy and Trust*, Cambridge: Cambridge University Press. Pp. 121-150.
- Uslaner, Eric M (1999b), *"Trust and Consequences"*, Available online at: gvptsites.umd.edu/uslaner/communpsq.pdf

^۱. Interactive
^۲. Ideal Type

Uslaner, Eric M (2001), "*Trust as a Moral Value*", Prepared for the Conference, "*Social Capital: Interdisciplinary Perspectives*" University of Exeter, United Kingdom, 15-20 September, 2001, Available online at: a